

صدای تو زیباست

هنر نکرد آنکه صدای تو را دوست داشت

زخمه بر گوش جان میزند، از حنجر این ناگشوده مردم

آری آری، این صداست که می ماند، آری آری،

ولی ماندگاری در صدای توست

من آن نسلم که "حافظ" را با تو؛ حفظ کرد

ور نه چند ده سال بود که حافظ مان، بر لبه تاقچه عادت، بود و بود

من عطار را با صدای تو، برگ زدم

من جام شراب خیام را با نوای تو نوشیدم

من با بانگ تو همسفره مولای بلخ شدم

راستی اگر تو مرد روزگار هنر ایرانزمین نبودی

ما دلشده دلشدگان حاتم، می شدیم؟

تو اهل سنابادی، فرزندی خراسانی

تو پهلوان دیار فردوسی، تو انسانی

برخیز. فریاد بزن. خانه ات آتش گرفت

فریاد تو، نعره مستانه این خس و خاشاک است

ایام ما، با یاد فغان تو، میشود گلشن

ای مرهم درد بی تدبیر خود کردگان

ای شیرین خسرو کوه تنهایی، مرگ را دانم، ولی تا کوی دوست، راه اگر نزدیکتر داری بگو

ای هم ره ذوق قلندران کوی عشق

ای بلبل عاشق، هزار دستان غزل خوان دماوند، ای مرغ سحر

بخوان. تو به صدها نجوا خوانده ای. تو امّا، به هزاران آوا نخوانده ای

تو بخوان، ای بزرگ مرد مشرقی، ای جان جانان

می دانم دگر صدايت "لطفی" ندارد

دلت از این همرهان سست عناصر گرفت، امّا بدان، خسرو آواز ایرانم آرزوست

ای صدای سکوت ما، حال که تنها شده ایم، تو بمان

تو بخوان. خواندن تو، تنها رخسار مه پیکر صدا نیست، تو، شکوه و عظمت ملتی هستی، به مهر

ملتی خموش، ملتی گنگ خواب دیده

تو بمان، تو بخوان تو بکش جور این مردم سرگردان

بخوان، صدايت گوش فلک را هم می نوازد

آواز تو فریاد فرهاد زمان است

آواز تو در دستگاه ذات ایران است

آواز تو، گوشه گوشه جگر گوشه های به دستِ جلادِ روزگاران، سربریده
ای سیاوش، آواز تو زیبا نیست که آواز تو درمانِ دردِ زمین است
مرا روزی مباد آن دم که بی یادِ تو بنشینم

ای پیرِ دیرِ مغان، ای رندِ بازارِ صفا
چه خوش گفتِ مردمان که اگر خدایی بود، به یقین با صدایِ تو حرف می زد
صدایِ تو صدایِ موجِ دریاها ی بی ساحل است، صدایِ غریوِ غیرت است

قبطه می خورم هر روز که کنار رستم و بابک و فریدون نبوده ام
ولی بر سنگِ گورم بنویسید کینِ غریب، نفس در دورانی کشید که شاهنشاهِ آواز بود هنوز

ای نَفَسَتِ قدسی، وی صدایِ تو بی تا
صد بوسه به دستانِ تو رواست و هزار سجده به درگاهِ تو کم
وحید فاضل - بریزبن - بیست و سوم آوریل دوهزاروشانزده